



همیشه پیش از آنکه

فکر کنی اتفاق می افتد...

سیاوش گلشیری

داس ۷ تان



- از این بازی دیگه خسته شدم!؟
- من که چیزی نگفتم!
- زنای تنها دم دست ترن، نه!؟
- اینکه دیالوگ نمایشنامه ست!
- قبلن هم گفته بودی، نگفته بودی؟
- منظوری نداشتم.
- همین رو می خواستی بگی که یه دفعه حرفو کشوندی به
اون نمایشنامه مسخره ت.
- آخه اون آدمآ چه دخلی به من و تو دارن؟
- ندارن؟ اون زن و مرد ربطی به من و تو ندارن!؟
- چرا صدای اون موزیکو کمش نمی کنی؟
- واسه چی اصلن دوباره زنگ زدی!؟ مگه قرار نبود...
- تو رو خدا قضیه رو این قدر کشش نده، اون زن فقط به خاطر
تنهاییش می خواد با اون آدم باشه.
- عین من... درست عین خود من، یه بدبخت بی کس و کار
که فقط به خاطر تنهاییش گرفتار یکی مٹ تو شده...
- من کی اینو گفتم؟
- می خواستی همینو بگی مُنتها روت نمی شد...
- چه ربطی داره... آخه اینا چه ربطی به موضوع من و تو
داره!؟
- آره، اصلن تو راست می گی! قضیه ما خیلی فرق می کنه...
- باز شروع نکن..
- من شروع نکنم!؟ من بودم حرف اون وبلاگو پیش
کشیدم؟...
- اونو خفه ش کن، خفه ش نکنی....
- چرا راحت نمی ذاری!؟، بیا... بیا برو، برو گورتو گم کن...
- صدبار می گم صدآش روی اعصابمه...
- دیوونه م کردی، برو ببینم کدوم گوری می خوای بری!
- الو... الو...
- مردک سه ساعته داره پشت سرم نور بالا می زنه...
- الو... بوق نزن این قدر برآش...



- تا می بینم یه زن توی این لاینه همه ش همین
بازیو در میانر!
- ولش کن، بذار بره...
- برای چی نباید چیزی بگم، هان؟! بگذارم هر گه
می خوان بخورن؟!
- الان کجایی؟
- ذله شدم دیگه از دست سؤالات، یعنی تو نمی دونی
کجام؟!
- یه چیزی هست که حتمن باید بدونی...
- زود باش پشت خطی دارم...
- بزنی کنار می خوام باهات حرف بزنی.
- نمی تونم.
- چند دقیقه...
- گفتم که تا حالاش هم کلی دیرم شده.
- فقط چند دقیقه.
- می گم دیرم شده... بگو همین جوری گوش
می کنم...
- باور کن منظورم این نبود...
- همینو می خواستی بگی؟!
- بگذار ببینمت...
- که چی بشه؟! مگه خودت نمی خواستی تمومش
کنیم؟
- می گم منظورم این نبود...
- منظورت همینی بود که گفتم، من یه آدم بدبختم
که به خاطر تنهاییش هر دفعه ای آویزون...
- بس کن این مزخرفاتو، چرا همه ش حرف خودتو
می زنی؟!
- صدبار گفتم وسط حرفم نپر؟!
- جیغ نزن... این قدر توی گوش جیغ نزن...
- چرا دست از سرم بر نمی داری؟
- آرووم، تو رو خدا آرووم...
- الو...
- الو... چی شد؟!... چرا حرف نمی زنی؟
- روسریم از رو موهام پس رفته بود...
- بزنی کنار، باز دوباره جریمه نشی...
- صدای چی بود؟!... صدای در خونه تون نبود؟
- تترس، اون حالا حالا پیدااش نمی شه.
- وقتی همه چی قراره تموم شه دیگه از چی باید
- بترسم؟
- یه چیز مهمی هست که حتمن باید بدونی...
- دیگه هیچی برام مهم نیست...
- کی می ری خونه؟!
- حوصله خونه رو ندارم.
- منتظرت می مونم بیای...
- چه قدر سردمه... یکی نیست بفهمه این چه
مرگشه، بخاریش همه ش باد سرد می زنه.
- دارم راه می افتم...
- بیخودی نرو...
- تا ده دقیقه دیگه اون جام، منتظرت می مونم
بیای.
- گفتم بیخودی نرو... دادم قفل درو عوض
کردن...
- چرا؟
- یعنی تو نمی دونی؟
- تازه عوضش کردی، نه؟
- چه فرقی می کنه؟
- مطمئنم همین دیروز عوضش کردی.
- شاید...
- ...
- آره، بخند... بایدم بخندی!
- تو به جای من بودی چه کار می کردی؟
- می رفتم پی زندگیم و این قدر خودمو و بقیه رو
عذاب نمی دادم.
- مطمئن؟
- حداقلش اینه که با خودم روراست بودم.
- یعنی این تو نبودی که می خواستی قید همه چیزو
بزنی؟
- من خواستم؟!... از آدمی که جسارت نداره زندگیشو
اون طوری که می خواد تغییر بده چه انتظاری میشه
داشت؟
- آروم باش...
- کی می خواست زودتر از اینکه گند قضیه در بیاد
همه چیو تموم کنیم، هان؟!...
- ...
- دیگه حق نداری با من تماس بگیری!
می فهمی؟!... دیگه حق نداری...
- باشه، هرچی تو بخوای... فقط بدون توی این
مدت همه ش یه طرفه به قاضی رفتی!
- دیگه از این اداهای حق به جانب داره حالم
به هم می خوره...
- قبول... برای همیشه از زندگیت می رم، که دیگه
هیچ وقت عذاب نکشی...
- کاشکی ندیده بودمت... کاشکی هیچ وقت ندیده
بودمت.
- یه وقت نشد بشه باهات دو کلام...
- تو خودت بودی که گیر دادی؟! از دیروز تا حالا
یه بند پیله کردی که چی؟
- یعنی تو هیچ وقت وبلاگشو نخونده بودی؟
- اون پرت و پلاها چه ربطی به من داره؟
- قبلن که می خوندی؟!
- چی خیال کردی؟ فکر کردی چسنااله هاش برام
مهمه؟! فکر کردی بیکارم هر روز... چرا این قدر
طفره می ری؟!... بگو بو برده یا نه؟
- وقتی قراره همه چیو تمومش کنیم برای چی
می خوای بدونی؟
- می بینی! می بینی، چه طوری داری عذابم میدی؟
- من که چیزی نگفتم؟! فقط پرسیدم طاقت
شنیدنشو داری یا نه؟
- چرا راستشو نمی گی؟!
- آروم، یه کم آروم باش!
- این قدر نگو آرووووووم...
- پرده گوشم پاره شد!
- به درک... مگه من دیوونه م هی می گی آرووم...
- مطمئن شد چیز مهمی بینمون نبوده...
- ...
- چرا آه می کشی؟
- آخرش خروجی یادگار امام رو رد کردم!
- اونجا چی کار می کنی؟
- همه ش تقصیر توئه...
- حالا که طوری نشده...
- طوری نشده؟!
- از خروجی بعدی که بری به ترافیک رسالتم
نمی خوری.
- چرا همه ش فکر می کنی من هیچی حالیم نیست؟!
تقصیر توئه کار به اینجا کشید! چند بار گفتم دیگه
همو نبینیم؟! چه قدر خواستم تماس نگیری، اما باز
شب نشده زنگ می زدی؟
- دست خودم نبود...



- تو این مدت همیشه به فکر خودت بودی، هیچ وقت نشد به فکر منم باشی!
- خودت نخواستی...
– چی؟...
– کمش کن می فهمی... می گم من همیشه به فکرت بودم.
- چه فایده ای داشته؟ وقتی زندگی خودتو داری چه فایده ای به حال من داشته؟
– صدات قطع و وصل می شه.
- این قدر کفرمو در نیار... چرا نمی گی چی شده؟
– گفتم که قبول کرد چیزی بینمون نبوده.
- به همین ساده گی؟! قبول کرد چیزی بینمون نبوده؟!
– می خواستی چه کار کنه پس؟
- فکر کردی همه مٹ من ساده و زودباورن؟
– مجبوره باور کنه...
– آره، مجبوره باور کنه! ... همه تون سرتا پا یه کرباسین.
- الو... اونجا انگار خط نمی ده!... چی می گی؟
– می گم از اولشم همه چی اشتباه بود.
- قبلنا چیز دیگه ای می گفتی؟
– ... اون از اول اولش همه چیو می دونسته، از همون اول به قول خودش از رفتارای تو فهمیده که یه جای زندگیش می لنگه!
- پس خوندیش؟!
– دلم خیلی به حالش می سوزه...
– پرسیدم خوندیش؟
– چی می گی هی؟... چیو خوندم؟
– گفتی به قول خودش!؟
– من گفتم به قول خودش!؟
- «یه جای زندگیش نشستی داره!» این عین چیزیه که چندوقت پیش نوشته بود...
– ... از دیروز تا حالا منو کلافه کردی همینو بفهمی!؟
– من توی این مدت هر کاری کردم، هیچ وقت بهت دروغ نگفتم!
– اما روراست نبودی... چرا نگفتی حامله س؟...
– ...
– چیز مهمی که می خواستی بگی همین بود، آره؟...
– نکنه می خوای بگی نمی دونستی حامله س؟
– می دونستم، می دونستم. مٹ روز برام روشن بود
- همه پستاشو چک می کنی! این آخرین چیزیه که گذاشته بود.
- یادت نره تو برای منم مٹ زنت نقش بازی کردی!
– تو چی! چرا نگفتی می رفتی سر تمرینای تئاترش!؟
– دیگه نمی تونم با آدمی که تکلیف خودشو نمی دونه بیشتر از این وقتمو تلف کنم...
– ولی تو شرایط منو از همون روزای اول می دونستی!
– حالا من مقصر شدم؟ حالا که قراره بری سر خونه زندگیت آدم بده من شدم!؟...
– منظورم این نبود...
– باز این تکه کلام مزخرفو تکرار کردی؟ پس منظورت چه گهی بود؟
– چرا نمی خوای بفهمی...
– چی رو باید بفهمم؟ اینکه تموم این مدت داشتی بازی می دادی؟ این قدر بدم می یاد، بدم می یاد حیاط خلوت کسی باشم...
– الو... صدات نمیداد...
– گوش شنیدن نداری، هیچ وقت نداشتی...
– یه جایی بزنی کنار درست با هم حرف بزیم...
– حالا می فهمم که هیچ وقت منو نفهمیدی!
– حالت خوبه؟ من هیچ وقت...
– خودت خوب می دونی که نه.
– نه!؟
– حالو می گم. می گم حالم خوب نیست...
– انگار باز پشت خطی داری؟
– به خودم مربوطه.
– باشه... بهتر که شدی بهت زنگ می زنم.
– خودتم خوب می دونی که دیگه هیچ وقت جوابتو نمی دم.
– کاشکی برای یه لحظه م که شده خودتو جای من می داشتی.
– سرم داره می ترکه...
– بهتر که شدی با هم حرف می زنیم.
– من دارم به چه زبونی باهات حرف می زنم!؟
– واقعن نمی فهمی چی دارم می گم!؟...
– چرا نمی گی کجا داری می ری؟ نکنه خبریه!؟
– منظورت چیه!؟
– مهم نیست، ولش کن...
– رک بگو منظورت چیه؟... منظورت چیه که می گی خبریه!؟
- چه می دونم، گفتم شاید دوباره سر و کله ش پیدا شده...
– همیشه از همین می ترسیدی، از بس به فکر خودتی... از بس خودخواهی!
– چرا نمی گی بالاخره پیداش شده!؟
– به تو دیگه هیچ ربطی نداره... فقط یادت باشه اون هر عیبی که داشت، لااقل تکلیفش با خودش روشن بود...
– آره، حتمن برای همین هم بود که ترک کرد!
– بسه دیگه...
– خرابش نکن... حالا باید شروع کنی به بد و بیراه گفتن...
– نمی تونم... می گم بسه دیگه.
– همیشه به اینجا که می رسه می زنی زیرش؛ باز دوباره خرابش نکن...
– این قدر عذابم نده... می گم نمی تونم، دیگه نمی تونم...
– اما این فقط یه تمرینه.
– که چی بشه!؟ بعد این تمرین قراره چی بشه!؟
– نکنه باز قراره سر از یه نمایشنامه کوفتی دیگه در بیاره...
– باور کن این طوری راحت تر می تونیم...
– می تونیم چی!؟
– ...
– می تونیم راحت تر از هم جدا شیم!؟ منظورت همینه دیگه!؟... می بینی!؟... تو حتا نمی تونی به زبونش بیاری!؟
– باشه، اگه تو بخوای برای همیشه درشو می داریم... ولی بدون این فقط یه بازی بود...
– تو این بازی این منم که همیشه به خاطر شرایط تو باید کنار بکشه...
– مگه فرقی هم می کنه؟
– فرقی نمی کنه!... یعنی اگه قضیه عوض شه بازم حاضری ادامهش بدی؟
– چی می خوای بگی؟
– نکنه انتظار داری بگم منظور خاصی نداشتم و خلاص!... می گم چرا همه ش من باید به خاطر زندگیتو بی خیال همه چی بشم و پا بگذارم روی احساسم!؟
– چه ابریه!...



- جواب منو بده، برای یه بار هم که شده توی این بازی حاضری به خاطر شرایط من کنار بکشی؟
- گفتم که، دیگه نمی‌خوام یه ذره هم درباره‌ش حرف بزنم... تو هم به جای اینکه به گوشه بشینی و هی این نوارو پشت و رو کنی، پاشو یه هوایی تازه کن...
- نمی‌تونم، بخاری ماشینم خراب بود، صبحی دادمش تعمیر...
- می‌خوای پیام دنبالت؟
- نه، به نظرم هنوز کار دارن. دیگه اصلن نمی‌شه اینجا نفس کشید، الان توی بالکنم.
- مگه کارشون تموم نشده؟
- از صبح تا حالا ده باری زنگ زدم تا اومدن، می‌گن تموم فاضلاب واحدای پایینی زده بالا.
- دیروز حسابی داشتم خفه می‌شدم...
- ... آره، معلوم بود...
- برای چی می‌خندی؟! جدی گفتم!
- می‌دونم، از گندی که به سر تا پای لباسم زدی معلوم بود! هرچی گفتم توی خونه نمونیم مگه گوش کردی؟! ...
- یک ساعت دیگه پیام دنبالت؟
- کاشکی بفهمن چرا این لوله‌های لعنتی این قدر زود به زود می‌گیرن! ...
- ایراد از سیستم فاضلابه ...
- بو همه زندگیمو برداشته، تموم دیوارای حموم و دستشویی هم طبله کرده... می‌ترسم ...
- ترس، تا کارهاتو بکنی زودی میام دنبالت ...
- تو که گفتی دستت بند نوشتنه!؟
- فقط یکی - دو تا صحنه‌ش مونده... آماده شو میام.
- گفتم که، نه.
- اون حالا حالا اجراش طول می‌کشه... نگران نباش.
- این چندمیه؟
- به نظرم تا آخرین ماه هر شب دستش بنده ...
- سیگارو میگم... تا حالا چند نخ کشیدی؟
- ... یکی - دو سه تا...
- از صدای فندکت معلومه!؟
- داشتم باهاش بازی می‌کردم...
- آره، راست می‌گی؛ تو عادتت که با همه چی بازی کنی ...
- چرا گفتی دلت به حالش می‌سوزه؟ ...
- مگه قرار نشد حرفشو دیگه نزنیم... این طوری می‌خواستی درشو بذاری!؟ ...
- خودت بودی که باز شروع کردی... طفره نرو، چرا گفتی!؟ گفتی دلت خیلی به حالش می‌سوزه.
- بیشتر از همه دلم به حال خودم می‌سوزه... تو هیچ وقت حاضر نیستی برای یه لحظه‌م که شده بجز خودت به کس دیگه‌ای هم فکر کنی.
- ...
- البته تقصیری نداری، یعنی همه‌تون همین‌طورین... دست خودتون نیست، خودخواهی توی وجودتونه.
- خبریه!؟ ...
- آره، کارگرا دارن صدام می‌زنن ...
- خودتو به اون راه زنن، می‌گم دوباره پیداش شده؟
- باور کن دارن صدام می‌کنن ...
- بگو کی؟
- بعدن بهت زنگ می‌زنم... دارم میام.
- فقط بگو کی؟
- صبر کنین اومدم ...
- کمش کن اون لعنتی رو... بهت می‌گم کی؟
- ... دیشب ... یه کم بعد رفتنت ...
- نگفت کدوم گوری بوده که یه دفعه بعد از این همه وقت فیلس یاد هندستون کرده؟
- ببین انگار اینا یه گندی بالا آوردن، بذار ببینم چی شده، بعد با هم ...
- پرسیدم تا الان کجا بوده؟
- این قدر گیر نده، می‌گم بهت زنگ می‌زنم.
- یه کلام بگو چی گفت؟ ...
- گفت، داشته تاوان کاریو پس می‌داده که با من کرده بود... اومدم.
- تو هم باور کردی!
- من گفتم باور کردم!؟
- نکرده بودی عین اون مزخرفی که تحویل دادی رو بلغور نمی‌کردی ...
- ...
- چرا نمی‌گی بهش چی گفتی؟ ...
- ... وای ...
- الو... الو... چرا جیغ می‌کشی!؟
- ...
- الو... صدای چی بود؟..... الو... چی شده؟
- اون جا چه خبره؟... چرا صدات در نمی‌یاد؟ الو ...
- آهان ۹۰